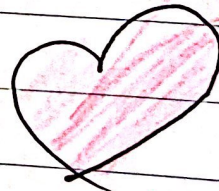
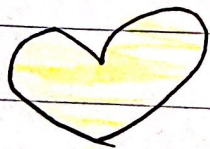
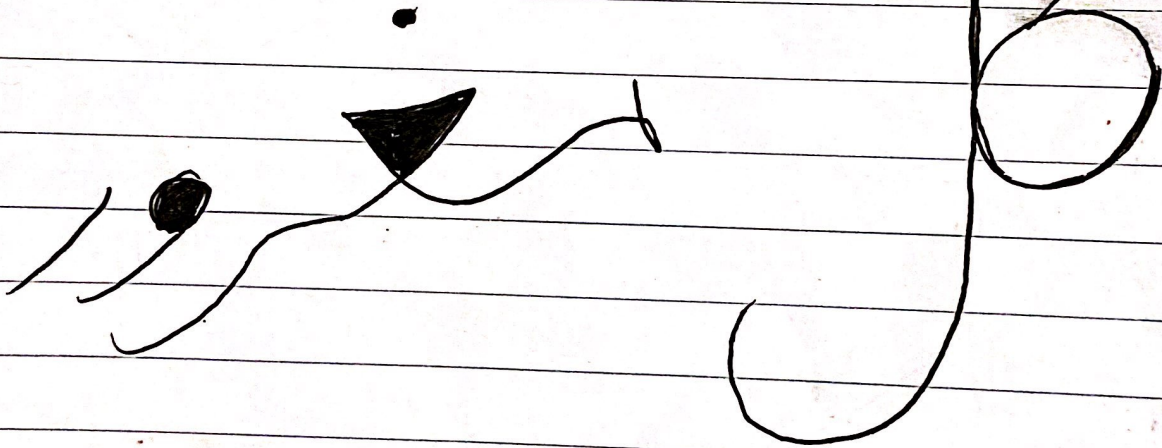
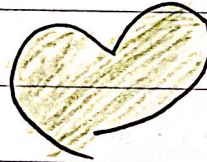
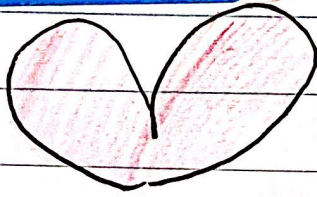


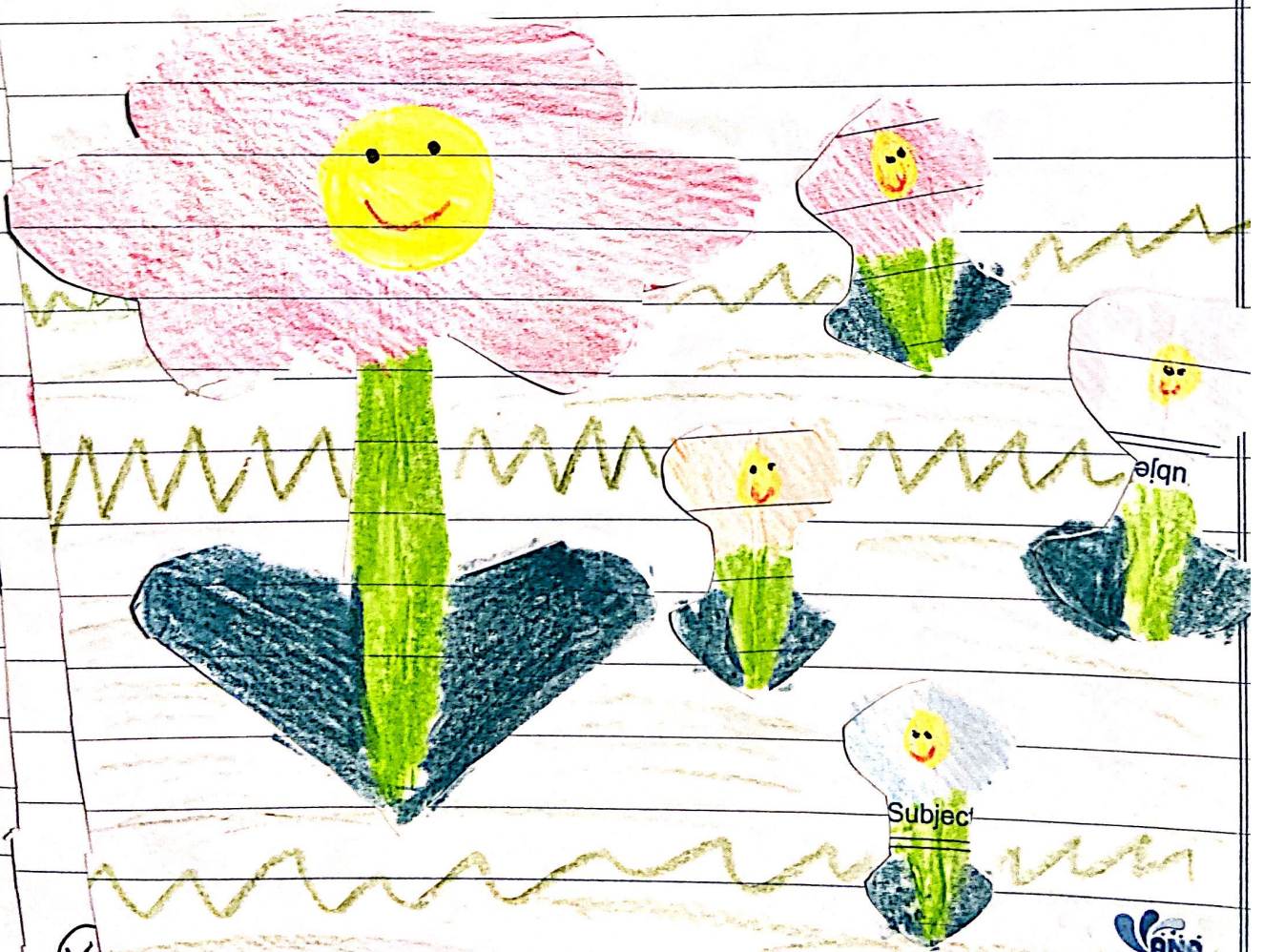
زہرا کاظمیان
دوسم نیشنل
کتاب داستان



Subject :

« به نام خدا »

یکی بود یکی نبود یک باغ بود که داخل آن پر از گل بود
 هر گلی یک رنگ داشت و همه رنگ های گل ها
 قشنگ بود.



در این باغ نیک گل مغرور وجود داشت . این گل
 همیشه می گفت : عسل من از همه شیرین تر و لذیذتره
 او یک حرف دیگر هم می زد که می گفت : فقط زنبور
 و پرنده ها شکر من را با خود می برند .



یک روز آقای باغبان آمد تا به

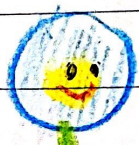
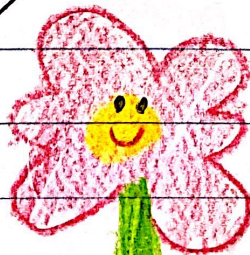
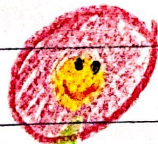
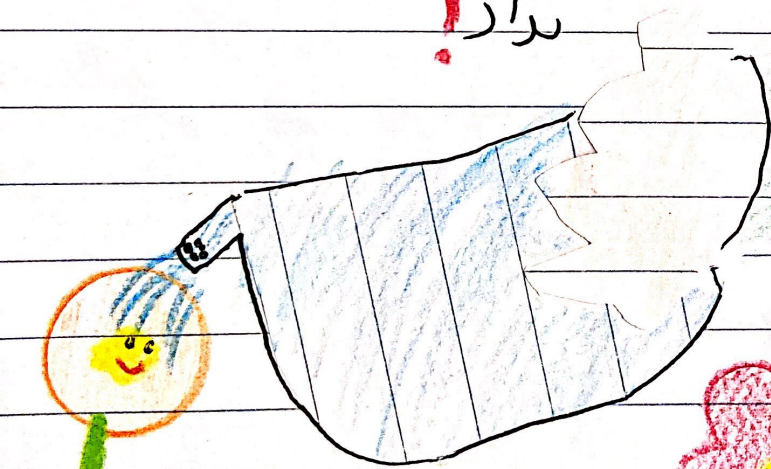
گل‌ها آب بدهد اما باغبان به

گل مغرور آب نداد چون می دانست

آن گل به خودش مغرور است. گل‌ها

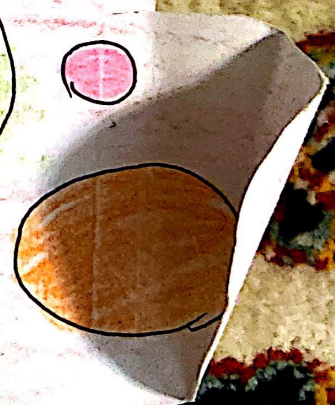
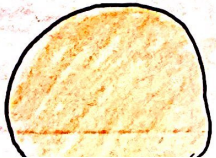
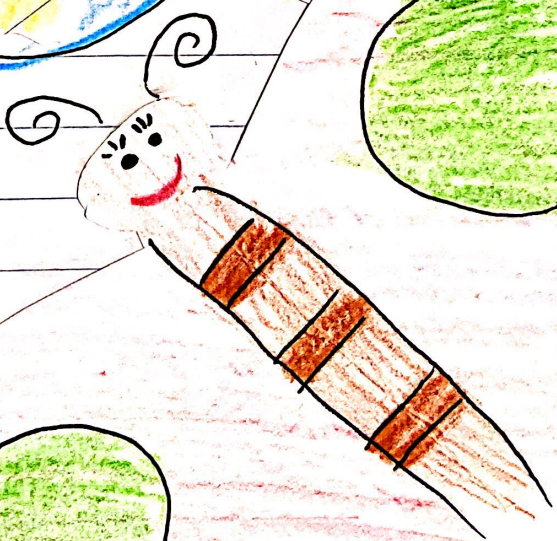
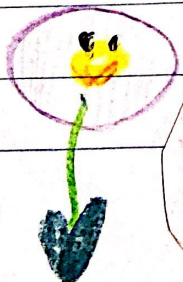
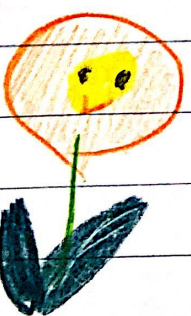
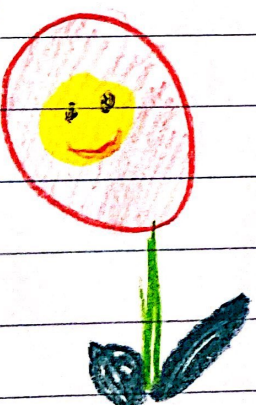
تعجب کردند که چرا باغبان به او آب

نداد!



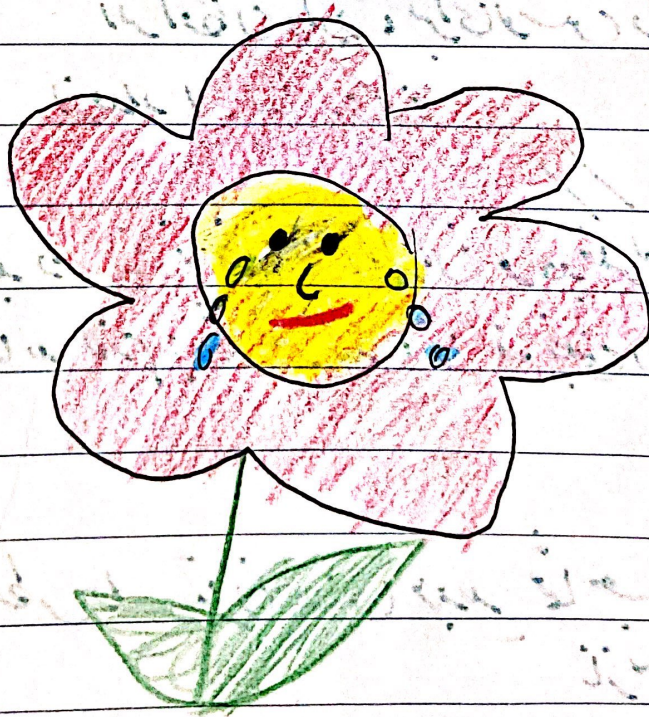
چند روز گذشت . چند زنبور پروانه به باغ آمدند . آن ها

شهرت را با خود بردند غیر از گل مغرور .



صفحه ۴

کل مغرور که آن قدر عصبانی شده بود
 نفست پیراهن کس شهید شیرین و لذیذی را
 با خود نمی برد و نه من آب من دهد؟ فردای
 آن روز کل مغرور متوجه شده بود که چرا هیچ
 کس شهید لذیذ آن را با خود نمی برد و نه او آب
 من دهد چون آن به خودش مغرور شده بود



زهر جان

بسیار زیبا و با سلیقه بود داستان
با خواندن بیشتر از همیشه خوشایتم به

شما، شما مورد من هستی.

قدرت قلمی ها زیبا و قریب بود
قدرت خوش خط نوشته ای عزیزم

نویسنده خلاق من
در اوکان دارد، برای نوشتن داستان بعدی
از تعداد استفا ده کن

یک بار بلند داستان خود را بخوان و بعد فلرین، ترتیب
جمله ها شاید لازم باشد تغییر کند، یا یک بخشی را بخوانی تغییر دهی

قطر داستان های جدید شما حتم
نازنین

✓ ۱۰/۲۹